

نوجوان بودم و آن سال از اصفهان به تهران رفتم. مرا به دیدن مادر خانم سمیه پهلوی
 باین دفتر عادل بردند. او خاتمی شاعر، ادیب و گرداننده‌ی انجمن دانشجویان بود. در مائمی در
 گلاب دره که عکاس باخشی دینار سمیه همسنگ بود ^{شهر} نوجوان تر از خودم را دیدم
 او به دیوار بگفته بود با منم دخترانه عمر من خوانند. از من هم خواستند شعر بخوانم و خواندم.

از آن پس دیگر به دیوار سمیه نرسیدم تا ۳۲ سال بعد یعنی ۱۹۸۰ که از راه
 در شب آغا از کتب به تهران برگشتم
 سمیه همراه همسرش زنده یاد کورسار یاد شده تل به دیدنم آمد و مرا در اولین جمیع ماه به خانه اش
 دعوت کرد. من زبان قرم و دندان که چانه ای از تور و ابرویم پوشیده بود مرا با گروهی از شعرا
 و نویسندگان و استادان دانشگاه آشنا کرد. نخستین بار فریدون مریخی، محمد سیانلو، شفیعی کدکی
 و سایر نویسندگان را دیدم. قرار شد هر یک از ما به نوبت شعر بخواند، هر بار که تو بیت من می‌رسید
 سمیه همانوقت چون گرانه مدت که غمگین بود، باید دو شعر بخواند و می‌خواندم
 عصر آن روز سمیه پیشنهاد کرد به ما آن نوبت ما را برویم. من که مدت کمی از آن
 تکلیف کارن را از خارج شرکت کرده بودم با اصل واقعت کردم. در سالن بزرگی، سر تا سر اعضا و مالون
 نشسته بودند. ما که دیر کرده بودم دم در ایستادم، اما حورا آقا ئی جای خودش را در اختیار ما نداشت
 من و سمیه در یک صندلی نشستیم. وقتی مرا به طرف تریبون دعوت کردند و بهت زده گفتم
 برای شعر خوانی حاضر نشدم، سمیه عهداً روی هم که صندلی نشست که من یا ایتم و با اقرار رفت
 برو. باید بروی.

منظور این است که آن روز دیدم، گریز فرانسوی بخوام کرد. در آمان رو برو و آفاق دست را
 سان و قور کرد و در آن دوران استاد بودند که اکثریت ایوان که بود، هم با حیوان
 در فک و چهره اگر بر روی و بر همان به لایحه ای که خوانده همانند گوشن می‌کنند

آه ایها دانه حالا آنها کجا و کجا هستند و آیا هستند ۱۲
 بیفایم تهنیت همدردی مرا با شما و خانواده محترم تسلیت عرض می‌کنم و در سوگواری
 هستید با سعید سلطان پور و اسماعیل خوئی (پادشاه سپاه پریت) آشنایم سعید بعد از پنج
 جلد کتاب به خانم ام و نساجه این لڑکان خیر بخش استندیم. آفتاب خوئی هم که بگفت حضور دارند.

من خانم سمیه ایهانی را بعد از آن یک دیر ندیدم تا ده سال بعد یعنی سال ۱۹۹۰
 در آمریکا که ما پیش زن شکر دعوت شده بودم. آنجا با همایشی بسیار مهیج و اطوار و حسن
 حالنا دیدیم (هر که او را طاق خواهد - جویندستان کند)

یک هفته در آمریکا با شب‌ها شوخ‌خوابی و همانی که ما هم به دنبال مصمم آنجا دیدیم -
 دیر سمیه عزیزمان را دیدیم تا شش سال بعد یعنی ارب ۲۲ ژانویه ۱۹۹۷ در لندن که

ما خواهم بگویم: سمیه جان!
 دیدت - دیدت هیچ دیداری
 نه جوانی من به یاد آمد
 از پس کوه و دریا
 مرغی با نوای ساد آمد
 در دل و جانم آستانه برف
 آتش خون من زمان رفت

دوستای عزیز، یادت دارم خانم سمیه ایهانی شکر بر جسته بهیچ حال مردم می‌گذرد و خوش
 می‌کنیم برایشان و خوشی آن‌ها را با خودمان باورند.